

دکتر حمید احمدی *

احیاء نظریه دولت در علوم سیاسی

چکیده: احیاء نظریه دولت در دو شاخه علوم سیاسی (جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل) طی پانزده سال گذشته موضوع اصلی این مقاله است. در پاسخ به این سؤال اساسی که چه عواملی باعث توجه مجدد محققان علوم سیاسی به نظریه دولت شده است، نویسنده استدلال می‌کند که نادیده گرفته شدن نقش مستقل دولت در جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل و تمایل محققان علوم سیاسی به کاهش‌گری در خصوص ماهیت دولت باعث عکس‌العمل دانشمندان و احیاء نظریه دولت شده است. این تمایل متقابل باعث توجه جامعه‌شناسان سیاسی به عرصه بین‌المللی فعالیت دولت و توجه محققان روابط بین‌الملل به ارتباط دولت با نیروها و ساختارهای اجتماعی گردید. این تحول بسیار مهم، نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل را به یکدیگر نزدیک کرده و مرزهای ساختگی موجود میان این دو شاخه عمده علوم سیاسی را به زیر سؤال برده است.

مقدمه

دورشته روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی در عرض پانزده سال گذشته شاهد تجدید علاقه به نظریه دولت بوده‌اند. این ظهور مجدد دولت، آن هم پس از حدود دو دهه ناپیدی آن، هم در نظریه اجتماعی (جامعه‌شناسی سیاسی) و هم در روابط بین‌الملل نتایج مهمی داشته است.

نکته مهم اینجاست که هر دو شاخه روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی در رهیافتهای خود نسبت به نظریه‌پردازی پیرامون دولت از دو سو به یکدیگر نزدیک

شده‌اند. در حالی که جامعه‌شناسی به‌طور اعم و جامعه‌شناسی سیاسی به‌طور اخص، خواستار «برگرداندن دولت» به نظریه اجتماعی شده و بر اهمیت بعد بین‌المللی اقدامات دولتی تأکید ورزیده است؛ روابط بین‌الملل نیز توجه خود را از بعد بین‌المللی به جانب جنبه‌های اجتماعی دولت و رابطه‌اش با جامعه معطوف ساخته است. مهمترین ویژگی مطالعات مربوط به دولت در روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی طی سالهای اخیر گرایش روزافزون محققان و دانشجویان آنها به مخالفت با شیوه سنتی غالب نگرش به دولت و جدی گرفتن جنبه بین‌المللی و اجتماعی عمل آن و به عبارت دیگر، عملکرد مستقل دولت در صحنه بین‌المللی و رابطه دولت با جامعه مدنی بوده است. در اینجا دولت «ژانوس دو چهره» ای در نظر گرفته می‌شود که شیوه عمل آن در سطوح بین‌المللی و داخلی باعث از میان برداشتن تمایز سنتی میان این دو سطح گشته است.

با توجه به این تحولات، سؤال اساسی این نوشتار این است: این گرایش جامعه‌شناسانه به رفتار بین‌المللی دولت از یک سو و توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل به جایگاه اجتماعی دولت از سوی دیگر به چه دلایلی رخ داده است؟ نگارنده همچنین در پی پرداختن به این مسأله است که این رویکرد متقابل چه تأثیری بر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل داشته است؟ در پاسخ به سؤال اساسی تحقیق، نگارنده این فرضیه را مطرح می‌کند که نوعی کاهش‌گرایی^۱ در جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل در مورد نقش و جایگاه دولت وجود داشته است و همین گرایش کاهش‌گرایانه به عکس‌العمل اعتراض‌آمیز نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی سیاسی از یک طرف و روابط بین‌الملل از طرف دیگر منجر شده و باعث گردیده است آنها استقلال دولت را در قالب رفتار بین‌المللی دولتها (در جامعه‌شناسی سیاسی) و ارتباط آن با نیروهای اجتماعی و تأثیری که این رابطه بر ساختارهای نظام بین‌المللی می‌گذارد (در رشته روابط بین‌الملل) جست‌وجو کنند. نگارنده همچنین در پاسخ به سؤال دوم تحقیق معتقد است که رویکرد محققان و نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی سیاسی به مسأله دولت و جست‌وجوی نقش مستقل آن در صحنه سیاسی تأثیر مهمی بر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل گذاشته و

باعث شده است نظریه روابط بین‌الملل از سلطه پارادایم واقع‌گرایانه (رنالیستی) خارج شده و به صحنه ظهور رهیافتهای متعدد تبدیل شود.

با توجه به این نکات، در مبحث اول این نوشتار به اختصار به مسأله نادیده گرفتن نقش دولت در نظریه روابط بین‌الملل و مسلم انگاشتن ماهیت آن اشاره می‌کنیم و ضمن بررسی دلایل این اهمال به این نکته می‌پردازیم که سلطه نظریه واقع‌گرایی و به‌ویژه نسخه ساختاری آن، نوعی نگرش کاهش‌گرایانه در مورد دولت ایجاد کرده که پیامد مهم آن عدم توجه به نقش مستقل دولت بوده است.

در مبحث دوم، این پدیده با توجه به تحولات نظری در جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌شود. در اینجا عکس‌العمل محققان دولت در جامعه‌شناسی نسبت به رهیافت کاهش‌گرایانه دولت در مکاتب گوناگون جامعه‌شناسی سیاسی با توجه به آثار خانم تدا اسکاکپول، آنتونی گیدنز و میکائیل من مد نظر قرار گرفته تأکید آنها بر رفتار بین‌المللی دولت‌ها به‌عنوان یکی از عمده‌ترین دلایل استقلال عمل آنها از نیروهای مسلط اجتماعی به بحث گذاشته می‌شود.

در مبحث سوم، نگارنده به رشته روابط بین‌الملل بازگشته و تأثیرات این رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی به جنبه‌های بین‌المللی رفتار دولتها را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نظریه‌پردازان و محققان روابط بین‌الملل در پاسخ به رهیافت کاهش‌گرایانه واقع‌گرایی ساختاری توجه خود را به رابطه دولت با نیروهای اجتماعی و فعالیت‌های آن در دو صحنه داخلی و خارجی و تأثیر متقابل این رفتارها بر یکدیگر معطوف ساخته‌اند. این تحول مهم با توجه به آثار رابرت کاکس، فرد هالیدی، جیمز روزنو و چند تن از واقع‌گرایان ضدساختاری و سرانجام نظریه‌های جدید مربوط به کشمکش بین‌المللی و جنگ بررسی می‌شود.

الف. بی‌توجهی به مفهوم دولت در نظریه واقع‌گرایی

روابط بین‌الملل

به‌رغم این واقعیت که دولت جایگاه محوری در نظریه روابط بین‌الملل به خود اختصاص داده است، تا قبل از تجدید علاقه اخیر محققان روابط بین‌الملل به مسأله

دولت، هیچ‌گونه تعریف مشخص و نظریه مناسب دولت در این رشته ارائه نشده بود. نکته جالب اینجاست که نه واقع‌گرایان (چه کلاسیک و چه ساختاری)، با وجود دیدگاه‌های دولت - محور خود، پیرامون دولت نظریه‌پردازی کرده‌اند و نه آنها که دیدگاه‌های واقع‌گرایی را به خاطر دولت محوری‌اش مورد انتقاد قرار داده‌اند. استفن کرازنر ضمن اشاره به این واقعیت گفته است: «دانشجویان و محققان روابط بین‌الملل در سالهای اخیر دولت را آنقدر چندملیتی، فوق‌ملیتی، بوروکراسی زده و فوق‌دولتی کردند که در واقع مفهوم دولت به‌عنوان یک پدیده و سازه تحلیلی از صحنه حذف شد.» (۱) فرد هالیدی نیز در خصوص فقدان نظریه دولت در روابط بین‌الملل می‌گوید: «ما می‌توانیم بحث‌های فراوانی پیرامون جنگ، حاکمیت، نهادها و غیره در متون درسی روابط بین‌الملل پیدا کنیم، اما تلاش برای یافتن بحث‌های نسبی‌تری پیرامون دولت بیهوده است، چون نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل فرض می‌کنند که ما می‌دانیم دولت چه هست و چه نیست.» (۲)

دلایل متعدد و مختلفی پیرامون علل این اهمال در توجه به دولت در رشته روابط بین‌الملل ارائه شده است. در حالی که ریچارد لیتل فقدان نظریه دولت در روابط بین‌الملل را به سلطه مفهوم لیبرال دولت در روابط بین‌الملل به‌طور خاص و علوم سیاسی به‌طور عام نسبت داده است (۳)، تأکید کلی بر این است که سیطره مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل علت اصلی این مشکل بوده است. برخی محققان روابط بین‌الملل گفته‌اند که واقع‌گرایی کلاسیک به‌طور ضمنی نقش دولت و جایگاه آن در سیاست‌های داخلی را در نظر گرفته و ماهیت چند بعدی عمل دولت را ارج گذاشته است (۴)، اما واقع‌گرایی نوین بر این عقیده است که ما به‌طور کلی به نظریه دولت نیازی نداریم. برای مثال واقع‌گرایی ساختاری (نوین) نمی‌تواند شکل‌گیری سیستم دولتها را تبیین کند، زیرا دولت و سیستم دولتها را امری مسلم و بدیهی فرض می‌کند. (۵) از نظر واقع‌گرایی نوین تنها براساس مباحث ساختاری می‌توان نظریه مناسب روابط بین‌الملل را ارائه داد. یکی از آثار این تأکید واقع‌گرایان نوین عدم نیاز ما به هرگونه نظریه دولت است، چون تنها از طریق درک ساختارهای سیستم بین‌المللی است که می‌توانیم تبیین رفتار بین‌المللی دولت را پیش‌بینی کنیم. واقع‌گرایی نوین ویژگی‌های داخلی دولتها را بدیهی و مسلم

فرض می‌کرد و بدین ترتیب نیاز به نظریه دولت را امری بی‌ربط می‌دانست. کنت والتز، پدر واقع‌گرایی نوین، آشکارا نیاز به نظریه دولت را رد کرده و تأکید کرده است که «فهم سیاست بین‌الملل از طریق نگاه داخلی به دولت غیرممکن است.» (۶)

تبیین جبرآمیز رفتار دولت در مکتب واقع‌گرایی ساختاری باعث گسترش نارضایتی محققان و دانشجویان روابط بین‌الملل از نحوه نظریه‌پردازی پیرامون دولت شد، زیرا این نوع نگرش تأثیر پویاییهای داخلی جامعه بر عمل و رفتار دولتها را نادیده می‌گرفت. نارضایان و منتقدان بر این امر تأکید کردند که ما به نظریه‌ای درخصوص دولت در سیاست بین‌الملل نیاز داریم که روابط مهم میان دولت و جامعه و شیوه شکل‌گیری نظام جهانی از طریق سیستم دولتها را مورد توجه قرار دهد. (۷)

ب. بازگرداندن دولت به نظریه جامعه‌شناسی سیاسی و توجه به وجه بین‌المللی رفتار دولت

با این همه، تجدید علاقه به نظریه دولت در روابط بین‌الملل تنها ناشی از عکس‌العمل علیه رهیافت سنتی نسبت به دولت نبود، بلکه از احیاء نظریه دولت در خارج از روابط بین‌الملل نیز الهام گرفت. در جامعه‌شناسی به‌طور عام و جامعه‌شناسی سیاسی به‌طور خاص گرایش ظهور کرد که بر اهمیت بعد بین‌المللی عمل دولت تأکید می‌ورزید و آن را دلیل اصلی خودمختاری نسبی دولت از جامعه مدنی می‌دانست. جالب اینجاست که در همان حالی که ابداع‌گران و طرفداران پارادایم‌های جدید در روابط بین‌الملل درصدد انکار صلابت دولت یا کاهش اهمیت آن بودند، در جامعه‌شناسی سیاسی گرایش ظهور کرد که درصدد ارزیابی مجدد دولت و تأکید مجدد بر محوریت آن در فرآیندهای تاریخی و معاصر بود. (۸)

واقعیت این است که تجدید علاقه به دولت در روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی از عکس‌العمل‌های موجود علیه رهیافتهای جبری و کاهش‌گرا نسبت به دولت در هر دو رشته سرچشمه گرفته است. در روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی ساختاری اقدامات دولت را به ویژگیهای ساختارها در سیستم بین‌المللی نسبت می‌داد و به کاهش‌گری دست می‌زد. از سوی دیگر در جامعه‌شناسی سیاسی، مارکسیسم

ابزارگرا (۹) دولت را ابزار دست طبقه حاکم سرمایه‌دار می‌داند. عکس‌العمل در قبال جبرگرایی در روابط بین‌الملل به اهمیت مطالعه بعد داخلی رفتار دولت - رابطه‌اش با جامعه - منجر شد و در جامعه‌شناسی سیاسی کشف مجدد بعد بین‌المللی اقدامات و رفتار دولت را به دنبال آورد. بدین ترتیب هر دو رشته بر استقلال و خودمختاری دولت تأکید کردند و این به همگرایی دیدگاه‌ها پیرامون دولت در هر دو رشته منجر شد.

ویژگی عمده رستاخیز نظریه دولت در جامعه‌شناسی سیاسی تأکید محققان برجسته آن بر نقایص نظریه‌های «جامعه - محور»^۱ دولت و تلاش این محققان برای ارائه یک دیدگاه «دولت‌گرایانه»^۲ و بازگرداندن دولت به نظریه اجتماعی بوده است. این گروه که به نونهادگرایان^۳ با نودولت‌گرایان^۴ معروف شدند به دولت به عنوان یک عامل مستقل در تحول اجتماعی علاقه‌مند بودند و مسأله «بازگرداندن دولت» را مطرح ساختند. این ادبیات جدید در سالهای دهه ۱۹۸۰ ظهور کرد و بر آن بود که سایر رهیافتهای موجود به نظریه دولت نظیر نظریه لیبرال و چهارچوبهای ساختاری - کارکردی و مارکسیستی برای مطالعه دولت ناکافی هستند. به نظر نونهادگرایان، رهیافتهای فوق، سیاست و عمل مستقل دولت را به متغیرهای اجتماعی کاهش می‌دادند. به عبارت دیگر جهت‌گیریهای فوق، که بر ادبیات مربوط به مطالعه دولت سلطه داشتند، به عوامل تعیین‌کننده اجتماعی، نظیر نیروهای طبقاتی، عوامل فرهنگی، گروههای فشار یا ذی‌نفوذ و سطوح گوناگون تحول اقتصادی توجه می‌کردند و دولت را تابع این عوامل می‌دانستند. این نوع نگرش باعث شد به نقش بسیار مهم دولت در کنترل، شکل دادن و حتی تغییر و تحول ساختارها و فرآیندهای اجتماعی توجه نشود.

به این ترتیب نونهادگرایان یا نودولت‌گرایان خواستار دوری از چهارچوب جامعه محورانه نظریه دولت و حرکت به سوی یک دیدگاه دولت‌گرا و تأکید بر نقش مهم دولت در جامعه بودند. علاقه نونهادگرایان و دیگر محققان برجسته جامعه‌شناسی به بررسی

1. The Society-centered view of state

2. The State-oriented view

3. Neoinstitutionalists

4. Neostatists

نقش مستقل دولت و به چالش طلبیدن نظریه‌های کاهش‌گرا باعث شد تا آنها به نقش مستقل دولت در عرصه بین‌المللی به‌عنوان یکی از جنبه‌های مهم استقلال این نهاد سیاسی از نیروها و ساختارهای اجتماعی توجه خاص مبذول کنند. خانم تدا اسکاکپول (از میان نونهادگرایان) و آنتونی گیدنز و میکائیل من مهمترین نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی سیاسی در این حوزه بودند.

رهیافت نهادگرایی نوین اسکاکپول به دولت، بیش از هر چیز پاسخ به کسانی بود که دولت را صرفاً تجلی منافع طبقاتی یا اقتصادی می‌دانستند. از نظر اسکاکپول خودمختاری دولتهای معاصر از طبقه حاکم مهمترین عامل اقدامات آنان بوده است. میزان توانایی دارندگان قدرت دولت در اجرای سیاستهای مخالف امیال اکثر افراد جامعه (از طریق تحمیل اصلاحات یا به راه انداختن جنگهای غیرمردمی و مخرب) موضوع خودمختاری دولت را از جامعه به‌خوبی نشان می‌دهد. از نظر اسکاکپول، روابط بین‌المللی دولتها قلمرو مشخص خودمختاری آنها است. (۱۰) آثار او پیرامون ابعاد بین‌المللی انقلابات (۱۱) با گرایش مسلط در رشته روابط بین‌الملل که بحث انقلابات را در موقعیتی حاشیه‌ای قرار داده بود متفاوت بود. (۱۲) او از روابط بین‌المللی میان دولتها، به‌ویژه در جنگ، برای تبیین فروپاشی داخلی دولتها در انقلابات استفاده کرد.

آنتونی گیدنز، که «نظریه ساختاردهی»^۱ اش در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ طرفدارانی در رشته روابط بین‌الملل پیدا کرد (۱۳) و اثر او پیرامون دولت - ملت و خشونت (۱۴) «بیشترین تأثیر را در رشته روابط بین‌الملل به‌جای گذاشته است» (۱۵)، جنبه بین‌المللی عمل دولت را به‌هنگام بحث پیرامون تأثیر جنگهای بین‌المللی بر رفتار دولت بسیار جدی در نظر می‌گیرد. گیدنز جنگ را «خوشه نهادی»^۲ عمده جوامع مدرن می‌داند و آن را جنبه‌ای از دولت - ملت که تقویت نیز شده است در نظر می‌گیرد. (۱۶) او نیز همانند اسکاکپول از روابط بین‌الملل به‌منظور تأکید بر خودمختاری دولتها در دوران معاصر استفاده می‌کند. جهان کنونی، جهان دولت - ملت‌های جنگ‌آفرین است و در اینجا است که خودمختاری دولتها از بازیگران غیردولتی افزایش یافته است.

در آثار میکائیل من نیز تأکید مشابهی بر جنبه بین‌المللی عمل دولت به چشم می‌خورد و بر استقلال دولت به‌عنوان بازیگر و ژئوپولتیک به‌عنوان یکی از پایه‌های روابط بین‌الملل تأکید شده است. به نظر او دولت صرفاً محل مبارزه طبقات و ابزار حکومت طبقاتی نیست؛ بلکه بازیگری است که به کسب و انباشت قدرت تمایل دارد. میکائیل من در این باره می‌گوید:

نخبگان دولت از جامعه مدنی مستقل هستند و گرچه این استقلال مطلق نیست، اما کمتر از قدرت سایر گروه‌های عمده هم نمی‌باشد. قدرت دولت را نمی‌توان به‌طور مستقیم و یا «در نهایت» به قدرت گروه‌های اجتماعی کاهش داد. دولت تنها محل مبارزه طبقات، ابزار حکومت طبقاتی، عامل انسجام اجتماعی، تجلی ارزشهای محوری، مرکز فرایندهای توزیعی^۱، نهادینه شدن نیروی نظامی (آنچنان که برخی نظریه‌های کاهش‌گرا می‌گویند) نیست، بلکه یک سازمان اجتماعی - مکانی^۲ متفاوت است. در نتیجه ما می‌توانیم دولت را بازیگری بدانیم که به قدرت تمایل دارد. (۱۷)

ج. تأثیر رهیافت نوین جامعه‌شناسان سیاسی بر مفهوم‌بندی دولت در نظریه روابط بین‌الملل

یکی از نتایج عمده این تلاش‌های جامعه‌شناسانه برای در نظر گرفتن روابط بین‌الملل در نظریه دولت این بود که «جامعه‌شناسی جدید دولت از طرف محققان و دانشجویان رشته روابط بین‌الملل بسیار جدی گرفته شده است.» (۱۸) فرد هالیدی معتقد است که این مشارکت جامعه‌شناسانه در نظریه دولت نتایج مهمی برای بحث روابط بین‌الملل پیرامون موضوع دولت به‌جای گذاشته است. از نظر او رهیافت جامعه‌شناسانه، محققان روابط بین‌الملل را قادر می‌سازد تا به‌طور دقیق‌تر مؤثر بودن بعد بین‌المللی را مطرح کنند؛ یعنی اینکه چرا و چگونه مشارکت در قلمرو بین‌المللی به تقویت دولت‌ها کمک می‌کند و به‌ویژه اینکه چرا این مشارکت بین‌المللی آنها را قادر می‌سازد تا با استقلال بیشتر از جوامع تحت امر خود عمل کنند. (۱۹)

عکس‌العمل‌های انتقادی اوایل دهه ۱۹۸۰ نسبت به نظریه‌های جبری در روابط بین‌الملل (یعنی نظریه والتز که براساس آن رفتار دولتها تحت تأثیر ساختارهای سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد و نیز نظریه والرشتین که رفتار دولتها را تحت تأثیر مکانیسم‌های سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری می‌داند) (۲۰) از یک سو و تأثیرات ناشی از سهم جامعه‌شناسان فوق‌الذکر بر نظریه دولت باعث شد تا رشته روابط بین‌الملل شاهد ظهور رهیافتهای نظری جدیدی شود که روابط میان دولت و جامعه و نقش دولتها در شکل دادن به نظام جهانی ویژگی عمده آنها بوده است. رابرت کاکس در زمره نخستین نظریه پردازانی بود که از رهیافت جبرگرایانه واقع‌گرایی ساختاری و فقدان هرگونه نظریه دولت در آن انتقاد کرد. او خواستار تدوین نظریه‌ای در روابط بین‌الملل شد که در آن شکل‌گیری دولتها و نقش آنها در شکل دادن به پویاییهای اجتماعی - اقتصادی داخلی و نیز سیستم بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد. در نظریه روابط بین‌الملل او دولتها نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند چون ظهور نظم جهانی بیش از هر چیز به وسیله شکل دولتهای تشکیل‌دهنده آن تعیین می‌شود. شکل دولتها نیز به وسیله نیروهای اجتماعی و توان (یا ناتوانی) آنان در تأثیرگذاری بر سیطره داخلی مشخص می‌گردد. (۲۱)

روابط دولت - جامعه و تأثیرات آن بر سیاست بین‌الملل در آثار فرد هالیدی منعکس شده است. او ضمن قبول سهم رهیافت جامعه‌شناختی در نظریه دولت، پیشنهادهایی در مورد مطالعه روابط بین‌الملل و تحول آن ارائه می‌دهد. بنا به نظر هالیدی هرگونه نظریه روابط بین‌الملل باید چندین موضوع از جمله موارد زیر را مد نظر قرار دهد: دولت به عنوان بازیگر داخلی و بین‌المللی؛ منافع دولت و نیروهای اجتماعی؛ جوامع و سیستم دولتها؛ منافع داخلی و اقتدار دولت؛ انقلابها و سرانجام سیستم بین‌المللی. به گفته هالیدی:

این موضوعات به ما اجازه می‌دهد تا در مورد دولتها به عنوان بازیگران هر دو عرصه داخلی و خارجی نظریه پردازی کنیم. این نظریه پردازی به ما کمک می‌کند تا سیاست دولتها را در دو جبهه درک نماییم. دولت در پی آن است تا از طریق بسیج منابع داخلی با سایر دولتها رقابت کند و از نقش بین‌المللی خود برای استحکام موقعیت خود در داخل بهره‌برداری کند. (۲۲)

جیمز روزنو، یکی از اولین محققان و نظریه پردازان روابط بین‌الملل که بر ارتباط میان سیاستهای داخلی و بین‌المللی تأکید کرد، یک «مدل انطباقی»^۱ از عمل دولت ارائه می‌کند که بر روابط دولت با جامعه و تأثیر آن بر فعالیتهای بین‌المللی دولتها تکیه می‌ورزد. مدل روزنو نشان می‌دهد که چگونه دولتها خود را با چالش‌های محیط داخلی و بین‌المللی انطباق می‌دهند. دولتها تحت شرایط تحولات پرشتاب^۲ هم امکان انتخاب و هم توان آن را دارند تا به‌طور اساسی موقعیت خود را در سطح داخلی و خارجی التیام بخشند و از طریق این فرآیند به «تغییر و تحول انطباقی»^۳ نایل آیند. مفهوم دولتها به‌عنوان واحدهای انطباق‌پذیر، تحلیل‌گر را قادر می‌سازد تا دریابد چگونه دولتها قادرند تغییر و تحولات را تحمل کرده، از این طریق به درخواستهای جدید داخلی و ساختارهای جدید در خارج پاسخ دهند. (۲۳)

الکساندر ونت با استفاده از نظریه آنتونی گیدنز به‌منظور ارائه «رهیافت تاریخی - ساختاری»^۴ خود، رهیافتهای کاهش‌گرا نسبت به دولت را رد می‌کند. ونت ضمن انتقاد از والتز و والرشتین به خاطر کاهش‌گرایی آنها در مفهوم‌بندی پدیده دولت و مسلم فرض کردن و مسأله‌دار تلقی نکردن آن (۲۴) پیشنهاد می‌کند که نظریه آنتونی گیدنز یک چهارچوب مفهومی و روش‌شناسی مناسب و یک برنامه تحقیقی برای نظریه‌پردازی درباره دولتها به‌عنوان کارگزار و درباره ساختارهای سیستمی که دولتها در آن شکل یافته‌اند به دست می‌دهد. (۲۵) از نظر او دولتها نه در اثر مکانیسم‌های سیستم جهانی سرمایه‌داری مسلط بر جهان به وجود می‌آیند و نه رفتارهای آنها به وسیله ساختارهای سیستم بین‌المللی تعیین می‌شود. بر عکس، روابط میان ساختارها و سیستم کارگزاران (دولتها) نوعی رابطه متقابل مبتنی بر تصمیم و تأثیر متقابل است و هیچ‌یک قابل کاهش به دیگری نیستند. قدرتها و منافع کارگزاران (دولتها) و بنابراین سیستم کنش متقابل آنها تنها در پرتو ساختارهای اجتماعی‌ای که در آن جای گرفته‌اند تحقق‌پذیر است. با وجود این، دولتها تابع ساختارها نبوده، به آنها کاهش نمی‌یابند. ساختارهای اجتماعی نیز به نوبه

1. Adaptive Model

2. Cascading changes

3. Adaptive transformation

4. Structural - historical approach

خود تنها در پرتو اعمال کارگزاران (دولتها) تولید شده و دوام می‌یابند؛ اما قابل کاهش به آن اعمال نیستند. (۲۶)

در اغلب رهیافتهای مربوط به نظریه‌پردازی درباره دولت در دهه ۱۹۸۰، روابط دولت و جامعه و آثار و نتایج آن برای نقش بین‌المللی دولتها جدی در نظر گرفته شده است. دولت در این آثار به‌عنوان پدیده‌ای با «دو چهره ژانوس» معرفی شده است. از جنبه درونی، دولت فراهم‌کننده ثبات، نظم و امنیت است و از جنبه مردمی، کنش متقابل میان دولتهای دارای حاکمیت بستری است برای آناش و هرج و مرج بین‌المللی. (۲۷)

این ماهیت دو بعدی دولتها حتی در آثار آن دسته از محققان روابط بین‌الملل که در پی ارائه نسخه جدیدی از نظریه واقع‌گرایانه برای عمل دولتها هستند نمود پیدا می‌کند. برای نمونه، گروهی از نویسندگان یک «مدل واقع‌گرایانه از عمل دولت»^۱ ارائه داده‌اند که شکاف میان سیاستهای داخلی و بین‌الملل را پر کرده، بین آنها ارتباط برقرار می‌سازد. آنها ضمن حمله به شیوه مفهوم‌بندی دولت در مکتب واقع‌گرایی، به‌ویژه در نسخه ساختاری آن، دو مدل و یا «دو چهره از عمل دولت» ارائه می‌کنند که اهداف مقامات دولت در یک عرصه (داخلی یا بین‌المللی) را به استراتژیهای ممکن در تعقیب این اهداف در عرصه دیگر (بین‌المللی یا داخلی) ارتباط می‌دهد. آنها ضمن طبقه‌بندی دولتها از نظر داخلی به «نرم» (غیرمتمرکز) و «سخت» (متمرکز) و از نظر بین‌المللی به «ضعیف» و «قوی»، چندین فرضیه پیشنهاد می‌کنند که نشان می‌دهد چه چالش‌هایی نسبت به دولتها در یک عرصه ظهور می‌کند و می‌تواند باعث عکس‌العمل در عرصه دوم شود. (۲۸)

تحلیل جامعه‌شناسانه دولت در نظریه روابط بین‌الملل برای تبیین تحولات اجتماعی - اقتصادی و بین‌المللی منجر به فرآیند پایان جنگ سرد و ظهور نظم نوین جهانی نیز به کار گرفته شده است. بر اساس این نوع نگرش به دولت، سقوط اتحاد جماهیر شوروی تنها نتیجه رقابت میان دولتها و یا فشارهای ناشی از مسابقه تسلیحاتی نبود. فشارهای پیچیده اجتماعی و دولتی و از آن جمله تأثیرات ناشی از نفوذ جوامع غربی بر دولت و

انعکاس آن در روابط بین‌الملل زمینه را برای ظهور گورباچف و بحران سیستم شوروی و به نوبه خود پایان جنگ سرد فراهم ساخت. (۲۹)

تجدید علاقه به نظریه دولت، بر نظریه‌های جنگ و کشمکش بین‌المللی نیز تأثیر گذاشته است. در حالی که اغلب ادبیات مربوط به جنگ تحت نفوذ مکتب واقع‌گرایی علل جنگ را به ویژگی‌های سیستم بین‌المللی نسبت می‌دهند، نظریه پردازان جدید جنگ، نقش دولت و اقدامات آن را در وقوع کشمکش‌های بین‌المللی مهم قلمداد می‌کنند. این‌گونه نظریه‌پردازی پیرامون علل جنگ را می‌توان در اثر داریل رابرتز یافت که معتقد است «لازمه درک علل جنگ آن است که توجه بیشتری به شکل‌گیری تاریخی دولت‌ها و شیوه‌های مختلف تحلیل روابط میان دولت و جامعه معطوف سازیم.» (۳۰)

نتیجه‌گیری

تجدید علاقه به نظریه دولت در جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل در پانزده سال گذشته یکی از تحولات اصلی نظریه‌پردازی در علوم سیاسی محسوب می‌شود. نارضایتی ناشی از فقدان هرگونه نظریه مناسب پیرامون دولت در رشته روابط بین‌الملل، و شیوه کاهش‌گرایانه نگرش به دولت در نظریه جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل، به نوعی عکس‌العمل در هر دو رشته منجر شد. که نتیجه آن نزدیکی متقابل آنها به یکدیگر از طریق مفهوم‌بندی پدیده دولت بوده است. در این مرحله بسیاری از محققان و دانشجویان روابط بین‌الملل تحت تأثیر نظریه اجتماعی به‌طور کلی و دستاوردهای جامعه‌شناسان سیاسی پیرامون نظریه‌پردازی در مورد دولت به‌طور خاص، بر دولت به‌عنوان واحدی مستقل و دارای دو چهره در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی تأکید کردند.

این نشان می‌دهد که درک بهتر سیاست بین‌الملل و نظم جهانی به مسأله‌دار کردن مفهوم دولت^۱ و توجه به نقش‌های داخلی و بین‌المللی آن بستگی دارد. به عبارت دیگر لازمه هرگونه نظریه روابط بین‌الملل مفهوم‌پردازی پیرامون دولت می‌باشد. در واقع توجه

به مفهوم دولت و نظریه‌پردازی پیرامون آن به مشخص ساختن مرزهای رشته روابط بین‌الملل کمک زیادی می‌کند. نظریه‌پردازان و محققان روابط بین‌الملل، به گفته فرگوسن و مانسباخ، ناچار هستند ادعای منحصر به فرد بودن روابط بین‌الدولی یا بین‌المللی را رها سازند. (۳۱) با این همه، نظریه‌پردازی پیرامون دولت در سیاست بین‌الملل بدون در نظر گرفتن روابط میان دولت و جامعه مدنی کامل نخواهد شد.

بدین خاطر است که، به گفته نواری، دانشجویان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل ناچار هستند چالش بررسی روابط دولت و جامعه را به‌جان بخرند. (۳۲) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌دنبال آن پایان یافتن جنگ سرد تأثیر مهمی بر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل به‌جای گذاشت. یکی از این تأثیرات را می‌توان تضعیف مکتب واقع‌گرایی ساختاری دانست که توجه چندانی به پدیده‌های اجتماعی و تأثیر سیاست‌های داخلی بر روابط بین‌الملل نداشت. بی‌جهت نیست که برخی از طرفداران واقع‌گرایی در سالهای اخیر درصدد بر آمدند حصار تنگ‌نظرانه موجود در واقع‌گرایی ساختاری را درهم بشکنند و با توجه به تأثیر ساختارهای اجتماعی و سیاست‌های داخلی دولت روابط خارجی و سیاست بین‌الملل را تحلیل کنند. (۳۳) نگارنده بر این عقیده است که رهیافتهای جدید نسبت به دولت در جامعه‌شناسی از یک طرف و روابط بین‌الملل از طرف دیگر، مرزهای ساختگی میان شاخه‌های علوم سیاسی و به‌ویژه شاخه روابط بین‌الملل با سایر شاخه‌ها را به زیر سؤال می‌برد.

یادداشت‌ها

1. Stephen Krasner, "Approaches to the State: Alternative conceptions and historical dynamics", *Comparative Politics*, vol.16, no.2 (January 1984), p.224.
2. Fred Halliday, "State and Society in International Relations", in Michael Banks & Martin Shaw, eds., *State and Society in International Relations* (New York: Harvester, 1991), p.194.
3. Richard Little, "Liberal Hegemony and the Realist Assault: Competing Ideological Theories of State", in Banks & Shaw, *op.cit.*, pp.19-39.

4. Michael Mann, "Capitalism and Militarism", in Martin Shaw, ed., *War, State and Society* (London: Macmillan, 1984).
5. Farnk Yalvac, "The Sociology of State and the Sociology of International Relations" in Banks & Shaw, *op.cit.*, pp.103-104.
6. Kenneth N. Waltz, *The Theory of International Politics* (MA: Addison - Wesley, 1979), p.65.
7. Robert W. Cox, "Production, the State, and Change in World Order", in Ernest-otto Czempiel, and James N. Rosenau, eds., *Global Changes and Theoretical Challenges: Approaches to World Politics for the 1990s* (Mass: Lexington Books, 1989), pp.37-51.
8. Halliday, *op.cit.*, p.193.
9. Instrumental Marxism که در نوشته‌های رالف میلیبند، نظریه‌پرداز فرانسوی، و کتاب او تحت عنوان دولت در جامعه سرمایه‌داری (۱۹۶۹) منعکس شده است. نیکوس پولانزاس با نوشتن کتاب قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی (۱۹۷۳) به او پاسخ داد.
10. Theda Skocpol, Peter Evans, and Dietrich Rueschemeyer, eds., *Bringing The State Back In* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).
11. Theda Skocpol, *The States and Social Revolutions* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).
12. Halliday, *op.cit.*, p.204.
13. Little, *op.cit.*, p.20.
14. Anthony Giddens, *The Nation-State and Violence* (Cambridge: Polity Press, 1985).
15. Martin Shaw, "State Theory and Post-Cold War World" in Michael Banks and Martin shaw, eds., *op.cit.*, (1991) p.4.
16. Giddens, *op.cit.*
17. Mann, *op.cit.*, p.185.
18. Shaw, *op.cit.*
19. Halliday, *op.cit.*, p.196.
20. Immanuel Wallerstein, *The Capitalist World Economy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

21. Cox, *op.cit.*, pp.48-49.
22. Halliday, *op.cit.*, pp.199-205.
23. James N. Rosenau, "The State in an Era of Cascading Politics: Wavering Concept, Widening Competence, Withering Colossus, or Weathering Change?" in Caparaso, ed., *The Elusive State*, (New York: Sage, 1989), pp.40-44.
24. Alexander E. Wendt, "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory", *International Organizations*, 41, 3(1987), p.348.
25. *Ibid.*
26. Wendt and Reymond Duval, "Institutions and International Order" in Czempiel and Rosenau, *op.cit.*, (1989), pp.51-75.
27. James A. Caparaso, "The State in Comparative and Internaional Perspective", in Caparaso, ed., *op.cit.*, p.9.
28. Michael Mastanduno, David A. Lake, and G. John Ikenberry, "Toward a Realist Theory of State Action", *International Studies Quarterly*, 33(1989), pp.465-471; pp.457-474.
29. Shaw, *op.cit.*, pp.7-8.
30. Darryl Roberts, "War and Historical Formation of State: Evidence of Things Unseen" in Banks and Shaw, *op.cit.*, pp.137-169.
31. Yale H. Ferguson, and Richard W. Mansbach, *The State, Conceptual Chaos, And The Future of International Relations Theory* (Boulder: Lynne Reinner, 1989), pp.2-82.
32. Cornelia Navari, "State and Other Actors: Classical and Modern Paradigms", in Bank and shaw, *op.cit.*, p.62.
33. Alan James, "The realism of Realism: The State and the Study of International Relations", *Review of International Studies*, 15(1989), pp.215-229.